

## برخی ویژگی‌های «چپ» و انهاده

مر نضی محسنی



نگاه و تفکر انتقادی یا آنگونه که مارکس می‌گوید، «نقد بی‌رحمانه»ی همه چیز، از اصول بنیادین دیدگاه چپ است. مارکس نیز با همین رویکرد، دیالکتیک هگل را که ریشه در دانش به میراث رسیده از تاریخ انسانی داشت، به صورتی ریشه‌ای تبیین و تدوین کرد و به قول معروف «آن را که بر سر ایستاده بود، برپاهایش استوار کرد.» این روش که تقریباً همه یا بخش‌هایی از روش‌های پیشین شناخت را به گونه‌ای در دل خود داشت، مارکس را قادر ساخت به شناختی از جامعه انسانی و طبیعت دست یابد که دیدگاه برآمده از آن، در زمان زنده بودنش به نام خود او مشهور و مرسوم گردید و پس از آن هر کس که جهان پیرامونش اعم از جوامع انسانی و طبیعت را با این شیوه مورد کند و کاو و بررسی قرار می‌داد، «باورمند» به اندیشه‌رهایی بخش مارکس قلمداد می‌شود. در ادامه این راه، خیل عظیمی از «باورمندان» به این روش و دیدگاه به گونه‌ای یکجا و با تسامح چپ نامیده می‌شوند. اگرچه اکنون از این واژه به فراوانی و برای طیف‌های مختلفی از لیبرال‌ها و میانه‌روها و گروه‌هایی که به گونه‌ای تعدیل شده برخی از مؤلفه‌های دیدگاه مارکس را می‌پذیرند و حتی به آن عمل می‌کنند، استفاده می‌شود، اما برخی از این «باورمندان» که روی چندان خوشی به اندیشه و دیدگاه مارکس نشان نمی‌دهند هم، خود را «چپ» می‌نامند. با وجود این تعارضات مشهود، کماکان می‌توان این واژه (چپ) را با همان تعبیر و تفسیر دو سده پیش به کار برد، تا هم مارکس و روش شناخت و

دیدگاهش مقدس پنداشته نشود و صورتی آئینی به خود نگیرد و هم جمع هرچه گسترده‌تری از انسان‌ها را در برگیرد. هر چند که مؤکداً باید بر این نظر پای فشرده که هر کس بخشی از عناصر دیدگاه مارکس را بپذیرد، الزاماً چپ محسوب نمی‌شود.

از آنجا که نقد و حتی «نقد بیرحمانه» ستون اصلی این شیوه شناخت و دیدگاه برآمده از آن است، هرگاه کم‌ترین نقصانی بر این ستون وارد آمده و میدان نقد و انتقاد محدود یا مسدود شده، نخستین و بزرگ‌ترین صدمات و لطمات بر «باورمندان» به این اندیشه پویا وارد شده است. از این رو، هر «باورمند» به اندیشه چپ، نه تنها باید نگرش انتقادی نسبت به همه چیز از جمله خویش را با گشاده‌رویی بپذیرد، بلکه با تمام توان از نقد و انتقاد برای اصلاح روش‌های اندیشه‌ورزی و کردار خود استفاده کند. بنابراین، باور به نقد و انتقاد، به مثابه بنیان روش شناخت دیالکتیکی و دیدگاه پویای مبتنی بر آن شناخته می‌شود و به همین دلیل بخشی لاینفک و جدایی‌ناپذیر از آن به شمار می‌رود.

هرچند که بخشی از این وانهادگان «چپ» همچنان و بعضاً صادقانه خود را چپ پنداشته و بر آن اصرار می‌ورزند، اما نتایجی که از تفکر و عمل آنان حاصل شده و می‌شود جز خدمت به سرمایه جهانی و استثمار هرچه بیشتر مردم جهان و طبیعت در حال تخریب، نبوده و نیست.

البته، پذیرش و عادت به این موضوع به آسانی دست‌یافتنی نبوده و چنانکه گفته شد از همین نقطه ضعف در پذیرش نقد و انتقاد، خسارات بسیاری بر این اندیشه سترگ و انسان‌های «باورمند» به آن وارد آمده است که اینجا و اکنون موضوع بحث این نوشته نیست. اما از سوی دیگر، گاهی این گشاده‌وگسترده‌بینی و آزاداندیشی به «پاشنه آشیل» اندیشه چپ بدل

شده و دشمنان، از آن برای حملات خصمانه به آن استفاده کرده و ساده‌انگارانی که خود را چپ می‌پندارند، توسط همین دشمنان در دام گسترده‌ای افتاده و با دست خویش دانسته یا نادانسته اساس و بنیان این اندیشه‌رهایی‌بخش را تخریب و مسیر تکامل آن را به بیراهه کشانده‌اند.

تکلیف بر دشمنان و صاحبان سرمایه و قدرت و جیره‌خواران آنان معلوم و مشخص است؛ اما، کسانی که خود را شیفته این اندیشه می‌پندارند نیز در این میان اگر نه بیشتر که به همان اندازه در به کژراهه کشانیدن این اندیشه پویا نقش داشته و از ابتدای شکل‌گیری این دیدگاه، هم بر شیوه و روش و هم بر اساس دیدگاه برآمده از آن به صورت‌های متفاوت «انتقاد» وارد کرده و هرگاه که زنده‌وار و هشدار می‌دریافت کرده‌اند به این اصل که همه چیز پویا و

در حال شدن است و «به همه چیز باید با دیده شک نگریست!» متوسل شده‌اند. این جماعات که از همان آغاز در میان حزب سوسیال دموکرات آلمان، به عنوان خاستگاه این دیدگاه سر برآوردند، با کمک گرفتن از درگاه گشاده این اندیشه، ضربات سهمگینی بر آن وارد ساخته و حتی موفق به بیراهه کشانیدن خیل عظیمی از انسان‌های مبارز و شریف که هدف و آرمان خود را رهایی انسان قرار داده بودند، شدند. انسان‌هایی که بعضاً بسیار آگاهانه به سوی این دیدگاه رهایی‌بخش و پویا کشانده شده و خود را در زمره رهپویان و کنشگران آن قرار داده بودند و از هیچ کوششی و ایثاری فروگذار نکرده‌اند.

بنابراین در حدود یک و نیم سده اخیر که این روش و دیدگاه خود را به عنوان یگانه اندیشه جهانگیر و بنیادی در شناخت جوامع انسانی و راهگشای آن شناسانده و تبیین و تدوین‌کننده اصلی آن نیز همواره به عنوان بزرگ‌ترین اندیشمند هزاره یا هزاره‌ها شناخته شده، هم از جانب متولیان و صاحبان سرمایه و قدرت که همانا استثمار و استعمارکنندگان انسان‌ها در جوامع شمال (مرکز) و جنوب (پیرامون) بوده‌اند و هم از جانب «چپ»‌های وانهاده، مورد حمله مستقیم قرار گرفته و با تفاسیری که نتایجی خلاف‌آمد اندیشه بنیانگذاران آن بوده است، در مسیر میلیون‌ها و بلکه میلیارد‌ها انسان زحمتکش که بر سیاق درست در حال پیمودن این راه رهایی بوده‌اند، سنگ اندازی کرده و این راه ناهموار و سخت را تا توانسته‌اند ناهموارتر و ناپیمودنی‌تر ساخته‌اند. هرچند که بخشی از این وانهادگان «چپ» همچنان و بعضاً صادقانه خود را چپ پنداشته و بر آن اصرار می‌ورزند، اما نتایجی که از تفکر و عمل آنان حاصل شده و می‌شود جز خدمت به سرمایه جهانی و استثمار هرچه بیشتر مردم جهان و طبیعت در حال تخریب، نبوده و نیست.

از این رو، برای روشن شدن بیشتر موضوع، در ادامه برخی از ویژگی‌های این «چپ» وانهاده را با ذکر نمونه‌هایی از اقدامات انجام شده توسط اینان در داخل کشور و کشورهای منطقه و محافل و اجتماعات شناخته شده‌تر، مورد مذاقه قرار خواهد گرفت و در واقع انکار زیرلفظی بنیان‌های فکری چپ توسط این طیف، همچون روش دیالکتیکی، امپریالیسم و مبارزه طبقاتی با تفصیل بیشتر، بررسی خواهد شد. اگرچه می‌توان ویژگی‌های بیشتری را برای توصیف «چپ» وانهاده برشمرد، اما شاید بهتر باشد توصیف و تشریح سایر ویژگی‌ها به زمان دیگری که این بحث جایگاه خود را پیدا کرد و با همان شیوه نقادانه تأکید شده توسط بنیانگذاران این دیدگاه رهایی‌بخش مورد کنکاش قرار گرفت، مؤکول شود.

عبارت «انکار بنیان‌های فکری چپ» در توصیف «چپ» وانهاده از آن جهت مورد

استفاده قرار گرفته است که در مباحثاتی که اخیراً در میان این طیف درگرفته است، این اجتماعات ابتدا از ناکافی بودن مقولات اساسی و بنیادین چپ برای تحلیل اوضاع و وقایع و شرایط صحبت به میان می‌آورند و سپس به صورت تلویحی آن مقولات را انکار می‌کنند و در عین حال همچنان اصرار می‌ورزند که از موضعی چپ به تحلیل اوضاع پرداخته‌اند. به بیان دیگر، از آنجا که «چپ» وانهاده، معمولاً از سابقه فکری یا کنشگری نسبتاً قابل اعتنایی برخوردار است، خود را مرجع و مرجح اظهار نظر درباره کلیه مسایل می‌پندارد؛ از این رو، برای خود این پیش فرض و «حق» را قائل است که نظراتش کاملاً صحیح است و می‌تواند از این زاویه به توضیح و تحلیل همه وقایع و رویدادها پرداخته و این نوع نگاه را به صورتی همه‌جانبه تعمیم دهد؛ به همین دلیل مباحثه با «چپ» وانهاده عموماً بی‌نتیجه و به نوعی بحث و جدل بی‌نتیجه تبدیل می‌شود. همین تکیه بر به اصطلاح سابقه است که موجب می‌شود «چپ» وانهاده، بدون پذیرش انتقاد از دیدگاه کنونی‌اش، دائماً دچار نوعی درجا زدن و یا عقب‌گرد شود و این خود باعث رخ دادن انشقاق‌های پی‌درپی میان این طیف شده تا جایی که اکنون به تعداد بی‌شماری دسته، گروه، محفل و جماعت کوچک و پراکنده و صدای کمی تبدیل شده‌اند.

عبارت «انکار بنیان‌های فکری چپ» در توصیف «چپ» وانهاده از آن جهت استفاده می‌شود که در مباحثات اخیر در میان این طیف، اینان از ناکافی بودن مقولات اساسی و بنیادین چپ برای تحلیل اوضاع و وقایع و شرایط صحبت به میان می‌آورند و سپس تلویحاً آنها را انکار می‌کنند، اما همچنان اصرار دارند که اوضاع را از موضع چپ تحلیل می‌کنند.

## ۱. دیالکتیک

«چپ» وانهاده شرمگینانه به این موضوع که دیالکتیک ناتوان از درک اوضاع کنونی است، اشاره می‌کند. این طیف از «چپ»، این روش که میراث هگل بر بنیان دانش تاریخی بشر بوده و اساس شناخت و نقشه راه دیدگاه‌های بخش مارکس برای دستیابی به درک و دریافت درست جوامع انسانی قرار گرفته است را اکنون و با تأکید بر تغییراتی که طی بیش از یک و نیم سده گذشته رخ داده، نسبت به آن دوران غیرکارا ارزیابی کرده، اما از ارایه روش یا روش‌های جایگزین که قادر به شناخت و تبیین جامع از تغییر و تحولات طبیعت و جامعه باشد، نیز عاجز است؛ چرا که اساساً قادر به ارایه روش یا روش‌های جایگزین و جامع نیست.

به بیان دیگر، از نگاه این طیف، هرگاه در نقطه‌ای منافع گروهی، قومی، ملی، جنسی، جنسیتی، نژادی، زبانی، ... و به اصطلاح هویتی و همچنین محیط زیستی و اقلیمی ایجاب

کند، از دل همان معضلات می‌توان به راه حل‌ها دست یافت و نیازی در به‌کارگیری دیالکتیک مارکسی که اصول و بنیان‌های آن از دل طبیعت و زندگی چند هزار ساله انسانی پدید آمده است، نیست. این «چپ» برای هریک از مشکلات هویتی و نظایر آن، با توجه به منافع کنونی خود، تحلیل ویژه‌ای ارائه می‌دهد و اقدامات خود را بر همان اساس پیش می‌برد. یکی از مصادیق انحرافات فکری در این طیف از «چپ»، توجیه و حتی مجاز دانستن همدستی قوم و ملت خاصی با امپریالیسم، در منطقه به شدت متشنج غرب آسیا، به بهانه دستیابی به بخشی از اهداف مورد نظرشان است؛ تا آنجا که موضوع تمامیت ارضی و استقلال ملی، آن هم در شرایط ویژه کنونی که این دو مؤلفه به دلایل واضح ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک به شدت مورد حمله امپریالیسم قرار گرفته، یعنی زمانه دست‌اندازی و تجاوز امپریالیستی به کشورهای پیرامونی به قصد تبدیل‌شان به خرده‌کشورهای فرومانده و همچنین تنزل منافع مشترک طبقاتی تمامی اقوام و ملل و هویت‌های ساکن در این مناطق به اولویت ثانوی، به کلی نادیده گرفته می‌شود. بدین ترتیب، از نظر این «چپ» می‌توان از «گناه» نیروی نظامی تجاوزگر و جنایتکار امپریالیستی و صهیونیستی که به شکلی ضد انسانی، بخشی از یک کشور را به هر بهانه‌ای در اختیار گرفته و به غارت منابع طبیعی آن پرداخته، چشم پوشید و به همان اندک امتیازات و دستاوردهایی که از قبیل تسلیم به امپریالیسم کسب شده است، چسبید و به قول معروف، اکنون «کلاهی از این نمد دست و پا کرد» تا بعد چه پیش آید.

یکی از مصادیق انحرافات فکری در این طیف از «چپ»، توجیه و حتی مجاز دانستن همدستی قوم و ملت خاصی با امپریالیسم، در منطقه به شدت متشنج غرب آسیا، به بهانه دستیابی به بخشی از اهداف مورد نظرشان است.

گویا اینان که شعار انترناسیونالیسم پرولتری را از اجزاء و اصول لاینفک دیدگاه خود می‌پنداشتند، اکنون و با توجه به منافع کوتاه‌مدت فردی، گروهی و قومی از اینکه جمعیت کشوری از یک قوم و ملت را با تحریک حس شوونیستی به دنبال منافع امپریالیستی و صهیونیستی بکشانند، ابایی ندارند. اینجا دیگر طبقه و مبارزه طبقاتی و انترناسیونالیسم پرولتری محلی از اعراب ندارد و به خاک سپرده می‌شود و این شوونیسم مرتجع و منحط قومی است که به عنوان اولویت اول این «چپ» و انهادده قرار می‌گیرد و به همین دلیل نیز دائماً تلاش می‌کند که روش‌های شناخت موهوم دیگری را به جای روش دیالکتیکی که می‌تواند راه و چاه را به صورتی انضمامی و مشخص روشن سازد، جایگزین نماید. هرچند که هیچگاه به روشنی از این روش و روش‌ها ذکری به میان نمی‌آورد و صرفاً گفته می‌شود که روش دیالکتیکی

شناخت در این زمینه ناتوان و ناکاراست و قادر به توضیح مشکلات قوم و ملیت در شرایط کنونی نیست.

## ۲. استعمار و امپریالیسم

یکی دیگر از ویژگی‌های سؤال برانگیز «چپ» وانهاده این است که با حداکثر «پرهیزگاری» تلاش می‌کند تا جای ممکن در مباحث و نوشته‌هایش درباره استعمار و امپریالیسم سخن نگوید و اگر هم گاهی ناچار شد به این موضوع بپردازد، درباره این مقوله بسیار مهم و اساسی و تأثیرگذار در سرنوشت تمامی جهان، به ویژه جوامع پیرامونی سه قاره با حداقل کلمات و جملات توضیح دهد. به سخن دیگر، مسئله استعمار و امپریالیسم، مسئله «چپ» وانهاده نیست، چرا که اینان با استفاده از یک تز درست که همانا عاملیت و تعیین‌کنندگی عوامل داخلی در سرنوشت نهایی جوامع انسانی است، مقوله استعمار و امپریالیسم را به موضوع

یکی دیگر از ویژگی‌های سؤال برانگیز «چپ» وانهاده این است که با حداکثر «پرهیزگاری» می‌کوشد تا درباره مقوله بسیار مهم، اساسی و تأثیرگذار در سرنوشت تمامی جهان، یعنی مسئله استعمار و امپریالیسم سخن نگوید.

و مسئله‌ای ثانوی بدل می‌کنند و تخریب‌هایی که استعمار و امپریالیسم در بیش از دو سده اخیر بر جوامع پیرامونی و حتی نیروی کار ساکن در کشورهای خود و محیط زیست و طبیعت وارد ساخته است را در سایه برجسته‌سازی عوامل داخلی به عنوان تعیین‌کننده اصلی سرنوشت این

جوامع، قرار می‌دهند و متأسفانه این غفلت نه از سر ناآگاهی که برعکس بسیار آگاهانه انجام می‌شود.

سؤال این است که علت «غفلت» این طیف «چپ»، از نقش مخرب استعمار و امپریالیسم به ویژه در جوامع پیرامونی چیست؟ مگر نه اینکه استعمار و امپریالیسم، پس از آنکه در کشورهای غربی به مرحله سرمایه‌داری و سپس رشد و توسعه و تولید کالای هرچه بیشتر رسید و عملاً عرصه را بر خود تنگ دید، با یک برنامه دقیق و حساب شده، با دست‌اندازی بر کشورهای سه قاره و حتی تهاجم‌های سیاسی و نظامی به رقیبان خود در غرب و تحمیل انواع و اقسام معاهده‌ها و قراردادهای جنگ‌های استعماری و امپریالیستی و تسخیر و تسلط بر جوامع پیرامونی، عملاً موجبات مسدود ساختن رشد و توسعه طبیعی این کشورها را فراهم ساخته است. مصادیق این تهاجم‌ها و دست‌اندازی‌های جنایتکارانه به عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، جغرافیایی، ... کشورهای پیرامونی سه قاره و حتی برخی از

همان کشورهای سرمایه‌داری اروپایی و رقیبان پیشگام‌شان در استعمار (اسپانیا، پرتغال، ... ) به قدری فراوان است که نیازی به ذکر شاهد و مثال نیست.

اما «چپ» و انهادده تمام هم و غم خویش را به‌کار بسته تا این امر واقعی و بدیهی در تاریخ بشری را تاجای ممکن به سکوت و غفلت برگزار کرده و همچون سخن‌گویان لیبرال و نئولیبرال سرمایه‌داری وابسته کشورهای پیرامونی، ذیل شعار «از ماست که بر ماست!» از کنار این موضوع به سادگی گذر کند. علت واقعی این است که اکنون این «چپ» و انهادده به دلایل مختلف هم‌راستا و در کنار نیروهای تجاوزگر و جنایتکار امپریالیستی قرار گرفته و منافع واحد و مشترکی را دنبال می‌کند؛ هر چند که خود به آن اذعان نداشته و به انکار آن می‌پردازد.

### ۳. مسائل هویتی

واضح است که ناتوان و ناکارا دانستن روش دیالکتیکی در تفسیر مسایل جوامع انسانی و نیز نادیده گرفتن نقش استعمار و امپریالیسم، این «چپ» را ناگزیر ساخته است به دنبال مفردی برای توضیح مسایل مبتلابه جامعه بشری باشد.

با توجه به آنچه گذشت، عملاً با کنار گذاشتن ضمنی دیالکتیک و نقش استعمار و امپریالیسم در تحلیل و تفسیر تاریخ متأخر و اوضاع کنونی کشورهای پیرامونی از جمله کشور خودمان، مشاهده می‌شود که از سوی دیگر موضوعات هویتی برای این «چپ» به اولویت تبدیل شده است. به بیان دیگر، موضوعاتی از قبیل منافع

قومی، ملی، جنسی، جنسیتی، نژادی، زبانی، محیط زیستی و حتی مسایلی از قبیل جوانان، دانشجویان و موضوعات مربوط به فضای مجازی، هنری و ورزشی که همگی به درستی از مسایل و معضلات کنونی جوامع انسانی در همه کشورها و مناطق جهان می‌باشند، در اولویت قرار داده شده‌اند ولی این موضوعات به گونه‌ای جلوه داده می‌شوند، که گویا این معضلات هستند که هر یک یا تمامی‌شان عامل اساسی تغییر و تحول جوامع انسانی بوده و هستند و نه مبارزات طبقاتی برآمده از شیوه تولید و مالکیت و رشد نیروهای مولده که به عنوان موتور محرک تغییر و تحولات جوامع انسانی در تاریخ بوده‌اند. بنابراین از نظر «چپ» و انهادده، اکنون و در سده بیست و یکم دیگر این موتور محرک از چرخش و پیشروی بازایستاده است و این معضلات و مشکلات به اصطلاح هویتی و محیط زیستی هستند که نقش اصلی را در تحولات اجتماعی بر عهده دارند.

واضح است که ناتوان و ناکارا دانستن روش دیالکتیکی در تفسیر مسایل جوامع انسانی

و نیز نادیده گرفتن نقش استعمار و امپریالیسم، این «چپ» را ناگزیر ساخته است به دنبال مفری برای توضیح مسایل مبتلابه جامعه بشری باشد. به بیان دیگر، این «چپ» اکنون که نمی تواند از دیالکتیک مطابق با خواسته ها و امیالش سود ببرد، برای تعریف و توضیح جهان برساخته ذهن خویش، راهی جز پنهان شدن پشت معضلات به واقع درست هویتی و محیط زیستی و مقدم دانستن آنها بر مبارزات طبقاتی ندارد؛ بنابراین حل معضلات و مشکلات را به صورتی جداگانه دیده و بنا بر مقتضیات به جای مبارزات سخت و طاقت فرسای طبقاتی در اولویت قرار داده است. توگویی این مسایل و معضلات به تازگی سر بر آورده اند و ابتدا باید به آنها پرداخت و آنگاه به مبارزه ضد امپریالیستی و تضاد ماهوی کار و سرمایه اندیشید. از این منظر است که برای این «چپ»، امپریالیسم به امری ثانوی و یا بسیار بدتر به مؤلفه ای غیر لازم و ضروری در شرایط کنونی جهان تبدیل شده که پرداختن به آن نوعی تلف کردن فرصت است و مبارزه طبقاتی نیز به طریق اولی به امری ثانوی مبدل می شود.

از نگاه و زبان این «چپ»، اکنون برای دستیابی به نوعی به اصطلاح هویت یابی قومی حتی می توان از نیروهای امپریالیستی بهره برد و تا مدتی بر منطقه ای از یک کشور سلطه یافت و با خدمت به امپریالیسم به برخی از نیات خود نیز جامه عمل پوشانید. به عنوان نمونه می توان از احزاب و گروه های سابقا «چپ» و اکنون شونیست کردی در اقلیم کردستان عراق و شمال سوریه نام برد که از همین شیوه تفکر و کردار استفاده کرده و اکنون به عنوان عوامل مستقیم امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه عمل می کنند و بی پروا بر همین سیاق پای می فشارند. آیا در هر دو منطقه یاد شده، این به اصطلاح «چپ» دوشادوش نیروی امپریالیستی و حتی به عنوان پادو نیروی متجاوز نظامی امپریالیسم ایالات متحد آمریکا به اصطلاح به نوعی «خودمختاری» یا «خودگردانی» در سایه حضور تجاوزکارانه نیروهای امپریالیستی و صهیونیستی نرسیده است و در خدمت رسانی به این نیروهای ارتجاعی گوی سبقت را از عقب مانده ترین جریان ها نژبوده اند؟ گویا رسیدن به «استقلال» در پادویی امپریالیسم و صهیونیسم، هدف سال ها مبارزه بوده که اکنون اینان به آن رسیده اند. واضح است که اگر روزی به هر دلیل، نیروهای امپریالیستی و صهیونیستی، همانند آنچه در افغانستان پیش آمد، تصمیم به ترک یا فرار از این مناطق بگیرند، باکی نیست، چرا که رهبران این جماعات که بار خود را بسته اند و مردم بیچاره و فریب خورده نیز تاوان آن را پس خواهند داد. بنابراین، مجددا باید پرسید نشان دادن این همه شیفتگی به رژاوی سوریه، با توجه به آشکار شدن وابستگی مستقیم احزاب مسلط کردی در اقلیم کردستان عراق و کردستان سوریه، در میان



«چپ» وانهاده کشور خودمان برای چیست؟ «چپ» وانهاده‌ای که تا آنجا پیش رفته است که گاهی عنان اختیار از کف داده و بر نقش مخرب امپریالیسم، چشم می‌بندد. هر چند که گاهی به ناچار و از سراسرتیصال و مصلحت به آن اشاراتی هم می‌کند، ولی از شوق یافتن «اولین مناطق آزاد شده»، فریاد برمی‌آورد که بیایید و ببینید که در رژاوا، نه تنها «صد هزاران گل شکفته است!»، بلکه تشعشعات این رهایی به زودی به سایر مناطق غرب آسیا و شمال آفریقا و دیگر مناطق جهان نیز پرتو افکن خواهد شد.

از این «چپ» باید پرسید که این رفتار ضد مردمی و ضد ملی و ضد چپ با کدامیک از اصولی که خود را به آن پای بند می‌دانستید یا می‌دانید، تطابق دارد که گاهی بدون هیچ شرمی از تجزیه کشور و جدا شدن اقوام و ملت‌های واقع در کشورهای منطقه سخن می‌گویید! آیا همین تفکر را به سایر مناطق جهان مثلاً اوکراین هم تسری می‌دهید و با همین زبانی که درباره جدایی

اقوام و ملت‌های ایرانی، عراقی، سوری و ... سخن می‌گویید درباره منطقه دنباس (دونتسک و لوهانسک) هم سخن می‌گویید یا چون رویدادهای این مناطق بر سیاق منافع کوتاه‌نگران‌تان نیست، از این اصل صرف نظر و بر آن چشم می‌پوشید و یا بسیار بدتر، آن را محکوم می‌کنید تا «مشروعیت» دولت برآمده از کودتا و انقلاب رنگی اوکراین را بستانید؟ البته با توجه به نظر این «چپ» که روش دیالکتیکی ناتوان از شناخت برخی از مسایل

آیا احزاب و گروه‌های سابقا «چپ» و اکنون شوونیست کردی در اقلیم کردستان عراق و شمال سوریه، امروز زیر سایه حضور تجاوزکارانه نیروهای امپریالیستی و صهیونیستی به اصطلاح به نوعی «خودمختاری» یا «خودگردانی» نرسیده است و در خدمت‌رسانی به این نیروهای ارتجاعی گوی سبقت را از عقب‌مانده‌ترین جریان‌ها نر زوده‌اند؟

است، در اینجا نیز همکاری با امپریالیسم و پادویی آن و در رأس آن امپریالیسم ایالات متحد آمریکا و صهیونیسم جهانی صرفاً می‌تواند ویژه بخش بزرگی از کشورهای سوریه، عراق و لاابد ایران باشد و دیگر مناطق قومی و ملی، در سایر نقاط جهان باید تابعی از امیال جهانی سرمایه یعنی امپریالیسم باشند و حق خودمختاری و خودگردانی برای آنانی که در مقابل امپریالیسم ایستاده‌اند، امری حرام و برخلاف منافع و امیال «چپ» وانهاده است.

#### ۴. مبارزه طبقاتی

در نهایت «چپ» وانهاده از پس این نوع تفکر و نگاه به جهان، از دریچه تنگ معضلات و مشکلات هویتی و محیط زیستی مبارزه طبقاتی را به شکلی وانهاده و آن را به آینده‌ای دور

که همه این مسایل هویتی و محیط زیستی حل شده باشد، سپرده است. این «چپ» اکنون در منگنه‌ای گیر افتاده که از یک طرف می‌خواهد و اصرار دارد که خود را چپ بنامد و بنمایاند و هر از چندگاهی نوشته‌هایی از منابع چپ هم به ترجمه و چاپ برساند، اما از طرف دیگر، تمام قلب و ذهنش با این مسئله درگیر است که امپریالیسم دیگر امری لایتغیر و بدون جایگزین است و چون کشورهایی که توانسته‌اند به گونه‌ای خود را از چنبره این دیو برهانند، با هزاران مشکل ریز و درشت دست به گریبان‌اند، پس چه بهتر که ما نیز بر معضلات و مشکلاتی که به ظاهر طیف گسترده‌تر و دم دست‌تری از مردم به دنبال حل آنها هستند، یعنی مسائل هویتی و محیط زیستی که در واقع هم امری مهم و حیاتی هستند، بپردازیم.

باید به این «چپ» یادآوری کرد که وقتی از مسئله زنان به صورت موضوعی کلی و نه مشخص صحبت به میان می‌آورد، نیمی از مردم جهان را فارغ از شرایط زیسته‌شان، مورد خطاب قرار داده‌اید و با عینیت مشخصی سروکار ندارید و یا وقتی این همه از مسایل قومی و ملی سخن می‌رانید، همین کنارگوش‌تان با شعارهای پان‌ترکی، استقلال «کوردی»، برتری طلبی تکفیری و وابسته نضالی-عربی و یا ارتجاع و وابسته و تکفیری مسلح بلوچ و... روبرو هستید که انگار قرار نیست آن را ببینید و به آنها بپردازید. معضلات و مشکلات جوانان، دانشجویان و سازمان‌های غیردولتی محیط زیستی و طرفداران زندگی آزادانه سگ‌های ولگرد و دیگر کانون‌های توجه‌تان، اتفاقاً به یاری رسانه‌های قدیم و جدید وابسته به جریان غالب، دائماً در صدر خبرها قرار دارند. پس دیگر نیازی به زحمت زیادی برای آگاهی‌بخشی به طبقه کارگر با تعریف موسع آن و ایجاد تشکلهای صنفی نیروهای مولد و خدماتی شاغل در کارگاه‌ها، کارخانه‌ها، مزارع، بیمارستان‌ها، مدارس و... که تمام روزشان را برای به دست آوردن لقمه نانی به شب می‌رسانند و ظاهراً دسترسی مستقیم به آنان هم بسیار سخت است، نیست. پرسش اصلی از «چپ» و نهاده این است که این تقلاهای بی‌سرانجام چه ارتباطی به دیدگاه و اصول چپ دارد، اگر موضوعات و مسائل فقط مواردی است که دائماً از آنها سخن می‌گویید که هم اکنون رسانه‌های جریان غالب به صورتی گوش‌کرکن و شبانه‌روزی در حال تبلیغ و «افشای» آن هستند. پس دیگر چه نیازی به شناخت عمیق و جامع نظام جهانی سرمایه و امپریالیسم است؟!

این «چپ» اکنون رهبرانی جهانی هم یافته است که به جای تلاش برای تغییر جهان بر اساس دیدگاه‌هایی بخشی که بیش از یک و نیم سده از تبیین آن گذشته است، به دنبال بازگویی و همان‌گویی شعارهایی است که ظاهراً دغدغه سخن‌گویان سرمایه جهانی نیز هست.

هم صدایی با بلندگوهای سرمایه جهانی و جریان غالب رسانه‌ای عمیقاً در این طیف از «چپ» رسوخ یافته است و دائماً هم بر این هم صدایی توسط «چپ» و نهاده ایرانی و جهانی اصرار ورزیده می‌شود. در این میان آنچه بر زمین مانده، بی‌توجهی به مؤلفه‌ها و اصولی است که بنیان‌های چپ را نمایندگی می‌کند.

بنابراین، اگرچه مشکلات هویتی و محیط زیستی (اقلیمی) معضلات بزرگی برای جهان می‌باشند، اما حل آنها مستلزم ارایه راه حل‌های مناسب و رادیکال (ریشه‌ای) برای مسایل اساسی جامعه و فاعلیت و عاملیت دادن به نیروهایی است که می‌توانند مسایل بنیادین را که مبارزه طبقاتی در قلب آن قرار دارد، حل کنند. تاکید بیش از اندازه بر مسایل هویتی و محیط زیستی (اقلیمی) و اولویت بخشی به آنها در واقع نادیده انگاشتن اقدامات بنیادینی است که می‌توانند روابط استثمارگرانه را تغییر دهند. از این رو، اولویت بخشی به مسایل هویتی و محیط زیستی اکنون گریزگاهی برای سرمایه‌داری فراهم ساخته تا از این طریق اذهان را از مشکل اصلی که همانا استثمار نیروی کار کلیه جوامع مرکز و پیرامون و به صورتی مضاعف مداخلات همه جانبه کشورهای امپریالیستی در امور جوامع پیرامونی است، دور سازد. همراهی و همصدایی با ریاکاری امپریالیستی که نمونه‌های آن در کنفرانس‌های اقلیمی در پاریس و گلاسکو به روشنی مشاهده شد، هرگز نمی‌تواند به عنوان

اولویت بخشی به مسایل هویتی و محیط زیستی اکنون گریزگاهی برای سرمایه‌داری فراهم ساخته تا از این طریق اذهان را از مشکل اصلی که همانا استثمار نیروی کار کلیه جوامع مرکز و پیرامون و به صورتی مضاعف مداخلات همه جانبه کشورهای امپریالیستی در امور جوامع پیرامونی است، دور سازد.

برنامه اصلی چپ قلمداد گردد.

«چپ» و نهاده با کنار گذاشتن شیوه شناخت دیالکتیکی بدون ارایه جایگزینی برای آن و نادیده انگاشتن ولو ضمنی امپریالیسم در دوران به شدت حساس و تعیین‌کننده کنونی و تضادش با نیروهای کار در تعریف موسع آن و سرانجام کنار کشیدن از مبارزه سخت طبقاتی، حتی به گونه‌ای شرمگینانه و اصرار بر اولویت بخشی به مبارزات حوزه‌های هویتی، به ویژه مبارزه قومی و ملی و همچنین کنشگری در حوزه محیط زیست و تلاش برای جلب مشارکت به ظاهر حداکثری و عام در این زمینه‌ها، عملاً بنیان‌های فکری چپ را کنار گذاشته و اصرار بر نمایاندن خود به مثابه چپ، در واقع به سخره گرفتن این اندیشه‌هایی بخش است. چه بداند و چه نداند!